

نقد و معرفی کتاب

آشتی اسلام، دموکراسی و غرب

Mark A. Siegel, Benazir Bhutto, *Reconciliation: Islam, Democracy and the West*, New York: Harper Collins Publishers, 2008, 328 pp.

«کتاب آشتی اسلام، دموکراسی و غرب از ویژگی‌های برجسته و مزیت‌هایی منحصر به فرد برخوردار می‌باشد. چرا که اینجانب در چند ماه بحرانی آخر حیات خانم بوتو در اجرای این پروژه با وی همکاری نزدیک داشته‌ام. این دوره از زندگی خانم بوتو شامل بازگشت تاریخی وی به کراچی در ۱۸ اکتبر ۲۰۰۷ همراه با استقبال پرشور ۳ میلیون نفر از هواداران به‌علاوه ترور ناموفق وی در ۱۹ اکتبر می‌باشد؛ تلاشی ناموفق که به کشته شدن ۱۷۹ نفر از مردم بی‌گناه منجر شد. در گرماگرم این جنجال بی‌نظیر بوتو، من تصمیم به تهیه این کتاب گرفتم؛ در شرایطی که ایشان از طرف رژیم ژنرال مشرف تحت بازداشت در خانه و مقید به رعایت مقررات وضعیت اضطراری و فوق‌العاده بود.»

مطلب فوق بخشی از مقدمه آقای مارک سیگل نویسنده کتاب جدیدالانتشار: *آشتی اسلام، دموکراسی و غرب* می‌باشد که در تدوین آن خانم بوتو علی‌رغم مسئولیت رهبری بزرگ‌ترین حزب سیاسی پاکستان (حزب مردم) در مبارزات انتخابات پارلمانی در یک مقطع زمانی حساس همکاری نزدیک و مستقیم داشته است. این کتاب برای خانم بوتو بسیار اهمیت داشت و وی دریافت‌های خود را از تجربیات زندگی سیاسی خویش در آن انعکاس داد. بی‌نظیر بوتو متقاعد شده بود که مشاجرات بین دموکراسی و دیکتاتوری، بین افراط‌گرایی و میانه‌روی دو زمینه اساسی از تنازعات هزاره جدید می‌باشد. بی‌نظیر بوتو معتقد بود که پیام دین‌گرایان (اسلام) سیاسی شده و توسط افراط‌گرایان و متحجران به دیگر گونه تعبیر و قرائت گردیده است. همچنین، به اعتقاد

وی تحت حکومت دیکتاتوری جریان افراط‌گرایی رشد کرده و چرکین می‌گردد؛ در نتیجه نه تنها پاکستان بلکه تمامی جهان را مورد تهدید قرار می‌دهد.

آقای مارک سیگل در مقدمه این کتاب تأکید می‌نماید: «اگرچه من به خانم بی‌نظیر بوتو در نگارش این کتاب کمک کردم، ولی این تحقیق حاصل زحمات اوست: یک نگاه و اظهار مثبت از آشتی و مصالحه بین مذهب و ملیت؛ اعلانی صریح و رسا از ماهیت حقیقی اسلام، نقشه راه عملی جهت گردآوری جوامع گوناگون به دور یکدیگر. خانم بی‌نظیر بوتو شخصی شجاع در ابراز عقیده بود و در ۲۷ دسامبر ۲۰۰۷ در روالپندی ترور شد؛ اما آخرین خاطره از وی نه جسد خونین خانم بوتو بلکه میراث وی یعنی این کتاب می‌باشد که الگوی یک زن مدبر، خوشبین و مدیر را ارائه می‌دهد».

کتاب *آشتی/اسلام، دموکراسی و غرب حاوی شش فصل می‌باشد:*

- بازگشت به گذشته

- رویارویی با اسلام: دموکراسی در مقابل دیکتاتوری، تجدد در برابر افراط‌گرایی

- مورد پاکستان

- اسلام و دموکراسی: تاریخ و تجربه

- مورد پاکستان

- آیا برخورد تمدن‌ها اجتناب‌ناپذیر است؟

- آشتی و مصالحه

از آنجا که سال‌ها قبل کیسینجر و به تازگی مجدداً اوباما اعلام داشته‌اند پاکستان و مناطق مرزی مجاور این سرزمین بیشتر طوایفی و قبایلی خطرناک‌ترین مناطق نقشه جغرافیایی جهان است مطالعه دیدگاه‌های خانم بوتو اهمیت دوچندان پیدا می‌کند. نگاهی به حوادث مهم و رویدادهای جاری صحت این دیدگاه را روشن می‌سازد. نخست‌وزیر انگلستان (گوردون براون) نیز اظهار داشته که دوسوم تروریست‌هایی که در سراسر جهان اقدام به اعمال تروریستی می‌نمایند از پاکستان بوده، در پاکستان آموزش دیده و تربیت می‌شوند؛ این امر گواهی دیگر می‌باشد.

فصل سوم کتاب (ص ۸۱) تحت‌عنوان «اسلام و دموکراسی: تاریخ و تجربه»

این‌طور شروع می‌شود:

«معرفت و خرد رسمی ما را به این باور می‌رساند که توسعه دموکراسی در

جهان اسلام با شکست مواجه شده است. براساس این نظریه اسلام و دموکراسی هر یک

به نوعی منحصر به فرد و دارای ویژگی‌های استثنایی هستند. چون اسلام در شکلی اقتدارگرایی ریشه دارد باعث رشد دیکتاتوری می‌گردد.

من این‌گونه تفکر را شایسته و صحیح نمی‌دانم و آن را نمی‌پذیرم چرا که نه به لحاظ دین‌شناسی و نه به لحاظ تجربی قابل قبول نمی‌باشد. به عنوان یک مسلمان که هم نظام دموکراسی و هم رژیم دیکتاتوری را تجربه نموده است من می‌دانم که دلایل بسیار پیچیده‌ای مطرح می‌باشند. هدف از طرح موضوع «ناسازگاری و عدم تجانس» اسلام و حکومت دموکراتیک انحراف توجه از تاریخ غمناک مداخله سیاسی غرب در جهان اسلام می‌باشد که در واقع مانع اصلی رشد دموکراسی در جوامع اسلامی بود.

مداخلات و کنش غرب در نیمه دوم قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم تماماً و به طور مستقیم هر فرصت مناسب جهت رشد دموکراتیک در کشورهای مسلمان را از بین برد. مشاهده اینکه مداخلات غرب جهت نیل به اهداف گوناگون استراتژیک کوتاه مدت خود آتش‌افروزی و مخرب بوده است بسیار سردکننده می‌باشد.

سیاست‌های کشورهای غربی اغلب اقتدارگرایی را حفظ کرده از رشد جنبش‌های دموکراتیک در کشورهای در حال توسعه به ویژه کشورهای مسلمان جلوگیری نموده است. تلاش کشورهای غربی برای گسیختن جریان‌های دموکراتیک- در واقع جهت نیل به اهداف اقتصادی و سیاسی خود- تنش‌های بین غرب و جهان اسلام را تحریک و تشدید نموده‌اند. برعکس، به رغم تبیین مثبت و عالی، معمولاً حمایت از جنبش‌های دموکراتیک بومی و داخلی مشاهده نگردیده است. در واقع، اغلب حمایت کامل و مستقیم غرب از دیکتاتوری را شاهد بوده‌ایم. هم در دوران جنگ سرد و هم اکنون در مبارزه جاری با تروریسم بین‌الملل تفاوت بین گفتار و شعار کشورهای غربی با عمل کشورهای غربی بذره‌های خیزش و بیداری عمومی مسلمانان را پاشیده است. استانداردهای دوگانه فوق‌افراط‌گرایی و تحجر را تقویت نموده‌اند. حداقل، در بخشی جنبه‌ها این امر از طرف دنیای غرب در رابطه با کشورهای مسلمان مورد نظر می‌باشد. این روند حتی در کشورهای مسلمان طرفدار غرب واقعیت دارد. در دوران جوانی، من فکر می‌کردم کشورهای غربی الهام‌بخش آزادی و توسعه می‌باشند. الان هم این‌طور فکر می‌کنم؛ اما اکنون اقلیتی از مسلمانان این‌گونه تصور دارند.

نمونه‌های فراوان دیگری وجود دارند که مبین ناسازگاری و تناقض راجع به گزاره «حمایت کشورهای غربی از دموکراسی در کشورهای مسلمان» می‌باشند: اقدامات کشورهای غربی در مورد تضعیف نهادهای دموکراتیک، جنبش‌های دموکراتیک و دولت‌های منتخب دموکراتیک در کشورهایی که غرب آن کشورها را برای دیگر اهداف حیاتی خود مهم می‌شمرد. آنها کشورهای کوچک و بزرگ، خیلی مهم و غیرمهم را شامل می‌گردند. آنچه که قابل توجه است نمونه روشنی از رفتار غرب می‌باشد: منافع پراگماتیک ارزش‌های دموکراسی را (تقریباً بدون استثنا) تحمیل می‌نماید. در کشوری که نسبتاً از لحاظ استراتژیک مهم نیست (چون برمه) غرب اجرای ارزش‌ها، عقاید و باورهای دموکراتیک خود را با جدیت تمام دنبال می‌نماید، ممنوعیت‌های تجاری و دیگر اشکال تحریم سیاسی را مقرر می‌دارد. اما در کشورهایی که به لحاظ عوامل اقتصادی و ژئوپلتیک اهمیت استراتژیک دارند دیدگاه غرب نسبت به دموکراسی اغلب فاسد و مبتذل می‌باشد.

این امر نه تنها به‌عنوان یک تناقض استراتژیک بلکه یک معمای اخلاقی واقعی برای جهان غرب به‌ویژه آمریکا مطرح می‌باشد. در یک سطح، غرب راجع به دموکراسی در زمینه ارزش‌های مذهب صحبت می‌کند و شفاهاً در مورد آزادی که یک حق «خدادادی» است تبلیغ می‌نماید. کشورهای غربی اغلب معیار آزادی را در دیگر کشورها طرح و ارزش‌های دموکراتیک همچون میسیونرهای تبلیغ مذهبی را ارائه می‌دهند. در رابطه با مناسبات خارجی دوجانبه، موضوع بالا به مشکل تبدیل می‌شود. تجربه استعماری بسیاری از کشورهای مسلمان مشکلات آنها را در نیل به دموکراسی بیشتر و سخت‌تر نمود. در نبود حمایت کافی و بدون تعهد و الزام ضروری جهت بنیان یک ساختار دموکراتیک، آنها در مسیر تقویت روند حکومتی و انتخاباتی شکست خوردند. بسیاری از کشورهای مطرح در این کتاب (ایران، الجزایر، لیبی، تونس، مراکش، مصر، عراق، افغانستان، جزایر کومور، لبنان، پاکستان، بنگلادش، اردن، ترکیه، اندونزی و سنگال) در زمان استعمار در معرض ارزش‌های دموکراتیک، ایده‌های لیبرال، توسعه سیاسی (بتدریج) و بسط نهادهای اجتماعی بودند. ظهور و بروز بذره‌های دموکراتیک اغلب به‌واسطه منافع استراتژیک قدرت‌های غربی قبل از اینکه به صورت

نظامهای دموکراتیک پایدار شکل یابند (از طریق عوامل و عناصر داخلی آن جوامع)
خشکانده شدند.